

ملاطيه

در قرن سوم هجری، تصوف متشرعانه‌ای مبتنی بر زهد صرف و صحو در بغداد رایج بود، بزرگان و پیروان آن شیوه تفکر با اهل سکر مخالفت میورزیدند و شطح و طامات صوفیانه را تخطئه میکردند، حفظ شریعت تنها شعارشان و صحو و زهد یگانه کارشان بود. در این عصر، حمدون قصار نیشابوری (م ۲۷۱ هـ) باستناد آیه شریفه: «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم»^۱ و به تأسی گفتار و کردار جمعی از مشایخ مناصر و سلف خود، به ترویج طریقتی پرداخت که به «ملاطیه»^۲ مشهور شد. غرض اصلی از آن، علاوه بر عمل به شریعت، مقابله با مکتب زهد و نقشبند و جنگ با ربا و پیراستن تصوف از کرامت‌سازی و مریدپروری و خودستایی بود، با **تظاهر مخالف بودند و زهد مبتنی بر رؤیت خلق را نگوشت می‌کردند، چنانچه ابو - عبدالله کرام (مذهب کرامیان منسوب بدوست) از ابن‌سالم باروسی (استاد حمدون قصار) پرسید که: «یاران مرا چگونه بینی؟ گفت: اگر آن رغبت که در باطن دارند، در ظاهرشان منعکس می‌شد و آن زهد که در ظاهر نشان میدهند در باطنشان میبود، مردان میبودند. نماز بسیار، روزه بسیار و خشوع بسیار در آنان میبینم اما نور اسلام در ایشان نمی‌یابم»^۳.**

به جد در تحقیر نفس می‌کوشیدند، عزت باطنی و عندالله را بر هرگونه احترام لدی‌الخلق ترجیح میدادند، و فرموده رسول گرامی اسلام را: «اعدی عدوک نفسک انشی بین جنبیک»^۴ بکار می‌بردند و در حرمت به شرع و مجاهده در راه خدا، از ملامت خلق باکی نداشتند. این‌روش صوفیان خراسان، حامیان و عاملان بسیار یافت.

جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ) مینویسد: «اول مسأله که از حمدون و اصحاب وی به عراق بردند و احوال ایشان گفتند، سهل تستری و جنید گفتند: اگر روا بودی که بعد از احمد مرسل -ص- پیغمبری بودی، از ایشان حمدون قصار بودی»^۵.

تدریجاً بزرگان زیادی از صوفیه، بدین طریقت گرویدند و به نقل اقوال آنان پرداختند. شیخ شهاب‌الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲ هـ) صاحب عوارف‌المعارف در مقایسه ملاطیه‌بان و قلندران نوشته است: «ملاطیه خوبی خود را اظهار نمیکند و بدی خود را نمی‌پوشاند، وی مزه اخلاص را چشیده و به حقیقت صدق رسیده است، دوست ندارد که کسی به‌حال و اعمال او پی برد... احمد بن ابی‌العواری گفت: لذتی که از معامله خود در خلوت می‌یابم، در میان مردم نمی‌یابم»^۶.

علی بن عثمان هجویری (متوفی ۴۶۵ هـ)، با آنکه علاقه چندانی به ملاطیه‌ندارد،

مینویسد: «گروهی از مشایخ، طریق ملامت سپرده‌اند و مر ملامت را اندر خلوص محبت تأثیری عظیم است و مشربی تمام و اهل حق مخصوصند به ملامت خلق از جمله عالم خاصه بزرگان این امت - کثرهم الله -... نفس را به سگ تشبیه کرده می‌گوید: «النفس کلب باغ و جلد الکلب لایطهر الا بالذباغ» و از قول حمدون قصار مینویسد: «باید که تا علم حق تعالی به تو نیکوتر از آن باشد که علم خلق یعنی باید که اندر خدا با حق تعالی معاملت نیکوتر از آن کنی که اندر ملا با خلق، که حجاب اعظم از حق شغل دل تست با خلق.» ۸

* * *

امام احمد غزالی از عرفای معروف قرن پنجم و ششم هجری به هنگام بحث در عشق مینویسد: «کمالش ملامتست و ملامت سه روی دارد: یک روی در خلق و یک روی در عاشق و یک روی در معشوق، آنروی که در خلق دارد، صمصام غیرت معشوق است تا باغیار باز ننگرد و آنروی که در عاشق دارد صمصام غیرت وقت است تا بخود باز ننگرد و آنروی که در معشوق دارد صمصام غیرت عشق است تا قوت هم از عشق خورد و بسته طمع نکرده و از بیرونش هیچ چیز در نیاید.

ملامت‌خلق برای آن بود تا اگر یک سر موی از درون او یا از برون تنفسی دارد یا متعلقی منقطع شود.....

این کوی ملامتست و میدان هلاک
مردم باید قلندری دامن چاک
وین راه مقامران بازنده پاپ
تا برگزرد عیاروار و چالاک
بطمع کاز از اغیار برگردد و روی در کار آرد و پاک ندارد.

هل تا بدزدند پوستینم همه پاک
در عشق یگانه باش از خلق چه پاک
از بهر تو ای یار عیار و ناپاک
مشوقه ترا و بر سر عالم خاک ۹

سید حبیب‌الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ) در علو شأن ملامتیان نوشته است: «اگر مقام و ارزش آنان نزد خداوند برای مردم روشن شود آنان را به خدایی می‌پذیرند» و تین مینویسد: «این طریقتی مخصوص است که هر کس آن را نمیشناسد، فقط اهل‌الله منحصر بدان هستند»، می‌خواهد که حال او حال ملامتیان باشد، می‌گوید: ملامتیان از دیگر مؤمنان، بدین ویژگیها ممتازند، با مردم در می‌آمیزند و با آنان سخن می‌گویند در حالی که همواره بپاه خدایند، فرائض مذهبی را انجام می‌دهند، در عین حال خود را قاصر میدانند، به هیأت وزی همگان هستند ولی در باطن ممتازتر از آنانند، نیاز بیچارگان را برمی‌آورند و جز حق نمی‌گویند و در ولایت به اقصی درجه آن میرسند، جز درجه نبوت ۱۰.

سید شریف جرجانی می‌گوید (۷۴۰-۸۱۶ هـ) ملامیه، آنانند که آنچه در باطن دارند، ظاهر نمی‌کنند، در محقق شدن کمال اخلاص میکوشند، امور را، همانگونه که در عرصه غیب مقرر است، در جای خود قرار میدهند اراده و عملشان، مخالف اراده و علم حق تعالی نیست، اسباب را نفی نمی‌کنند مگر آنجا که مقتضی نفی باشد و اثبات

نمیکنند مگر آنجا که مقتضی اثبات باشد، چه آنکه سبب را از جای ثابت آن رفع کند، سفیه و قدرناشناس است و آنکه در موضع نفی بدان اعتماد کند، مشرک و ملحد است و در حق ملامیه آمده است که: «اولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» ۱۱.

* * *

برخی از عرفا در مقام مخالفت با قشریون برآمده و از اینکه گفتار آنان موجب ملامتشان گردد نهراسیده و ملامت را غذای دوستان حق و علامت قرب و مشرب اوزیا دانسته اند و با گفتاری، به ظاهر ناپسند، با تظاهر به پیکار برخاسته اند. مثلاً عین-الاعتقالات حمدانی (۴۹۲-۵۲۵ هـ) میگوید:

در پنداره تا خیال معشوقه ماست رفتن به طواف کعبه از عقل خلاست
گر کعبه از بسوی ندارد کنشست با بوی زصال او کنش کعبه ماست ۱۲

و جلال‌الدین محمد مولوی (۶۰۴-۶۷۲ هـ) در خطاب به حجاج بی‌هدف و بی‌قصد

میگوید:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید معشوق همین‌جاست بیایید بیایید ۱۱
و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ (متوفی ۷۹۲ هـ) از این که «در خرابیات مغان نورخدا» ببیند نمی‌هراسد و اگر «پیر مغان مرشد او شود» برایش تفاوتی ندارد، «جلوه ملك العاج» را به هیچ نمی‌خرد چون او «خانه و حافظ» خانه خدا میبیند. از ریا گریزان است و ریاکاران و زاهدنمایان را مسلمان نمی‌داند:

گرچه بر راعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
صوفیان خرقه‌پوش را به باد انتقاد میگیرد که:

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد ۱۲

* * *

از متقدمان، ابو‌عبدالرحمن سلمی (م ۴۱۲ هـ)، صاحب السار طبقات‌التصوفیه، الفتوة، الاربعین فی‌التصوف و کتب و رسالات ذیقیمت دیگر که خود گرایش بدین طریق داشت، به جمع اقوال بزرگان ملامتیه پرداخت و آن را «رسالة الملامتیه» نامید. وی دارندگان علوم احوال را به سه طبقه تقسیم میکند:

گروهی به احکام مشغولند و از آنچه خواص اهل مشاهده برآند، خبری ندارند، اینان علمای ظاهر و ارباب اختلاف و مسائلی هستند که بدان، اساس شریعت و اصول دین را حفظ می‌کنند، درصحت معاملات و مقید ساختن آنها به کتاب و سنت مورد مراجعه‌اند ایشان عالمان شریعت و پیشوایان دینند.

گروه دوم خواص‌اند که خدای تعالی آنان را به معرفت خودش مخصوص فرموده، اهتمام آنان برای خداست و یا خواص خواص‌اند و خداوند آنان را به انواع کرامت مخصوص فرموده است در ظاهر یا سنت و شریعت مخالفتی ندارند و در باطن از ملاحظه غیب غایب نیستند، این دسته اهل معرفتند.

طبقه سوم که به ملامتیه ملقب شده‌اند، خداوند باطنشان را به انواع کرامتها،

چون قرب و وصل آراسته است و در سر معانی جمع به حقیقت رسیده‌اند چنانکه تفرقه را بدیشان راه نیست خداوند ظاهر آنان را، که در معنی تفرقه است، برای مردم کشف و روشن میکند و در جمع جمع و قرب احوالشان را با حق حفظ می‌کنند و این از بهترین و روشن‌ترین احوال و شبیه به حال پیامبر ص... است، اینان به والاوسی باطن خود تظاهر نمی‌کنند، در باطن به مقام «قاب قوسین او ادنی» گام مینهند»^{۱۵} اگرچه بعد از وی محققان به بررسی این مسأله اقدام کردند، تاریخ پیدایی، مؤسس و رابطه ملامتیان را با صوفیان و فقیان و تطور و تحول آنها را روشن ساختند^{۱۶}، اما به مدلول «الفضل للمتقدم» این اثر سلمی همچنان به قدمت و اهمیت خود باقی مانده و مورد استناد و استفاده اهل تحقیق^{۱۷} بوده و هست. نقل خلاصه‌ای از اصول این رساله عربی در اینجا (به منظور بازخوانی و یادآوری) بی‌فایده نخواهد بود:

وصایای مشایخ ملامتیه^{۱۸}

- ۱- آرایش ظاهر به چیزی از عبادات شرك، و زینت کردن باطن به چیزی از احوال ارتداد است.
- ۲- آنچه به عزت میرسد، نخواستن و خود به ذلت طلب کردن.
- ۳- حقوق دیگران پرداختن و حق خود نخواستن.
- ۴- کسب با زحمت و کوشش بمنظور جلوگیری از حفظ عطیة بی‌زحمت که نفس را حاصل می‌شود.
- ۵- غفلت، نظر در افعال و احوال خلق است و اگر امنیتی به سود خود دیدند، آن را در کنار آنچه علیه آنانست ناچیز و کوچک شمارند.
- ۶- در برابر ستمکاری بردبار بودن و فروتنی و نیکی کردن و معامله بمثل نکردن.
- ۷- در همه حال نفس را متهم داشتن و از آن خشنود نبودن و بدان میل نکردن.
- ۸- تظاهر به افعال و احوال، خودستایی مطیع و لمعیة شیطان شدن است.
- ۹- ذکر چهارگونه است: به زبان - به دل - به سر - به روح چون ذکر روح درست کرده سر و قلب از ذکر بازمانند و همین ذکر مشاهده است.
- ۱۰- با لذت طاعات مخالفت کردن.
- ۱۱- آنچه از خداوند است، بزرگ داشتن و آنچه از موافقت و طاعت خویش است، کوچک شمردن.
- ۱۲- پاک باختگی در معامله با خداوند.
- ۱۳- خوش گمانی به خداوند، غایت معرفت، و بدگمانی نسبت به نفس را اصل معرفت دانستن.
- ۱۴- تأدیب شدن بوسیله یکی از پیشوایان قوم و مراجعه به او در تمام احوال.
- ۱۵- هر عمل و طاعتی که برانگیزنده تحسین باشد، باطل است و آنچه از تو نماند مقبول است.
- ۱۶- نفس خویش را مقصر دیدن و عذر خلق را پذیرفتن.

- ۱۷- حفظ قلب با خداوند به حسن مشاهده و حفظ وقت با خلق به حسن ادب.
- ۱۸- بندگی دو چیز است: نیاز به خداوند و حسن اقدام به رسول او.
- ۱۹- دشمنی با نفس و عدم رضایت از آن در تمام احوال.
- ۲۰- نظر به اعمال و خودستایی بدان، کم‌خردی است.
- ۲۱- ترك سخن در علم و افتخار نکردن به آن و اظهار نکردن اسرار الهی نزد نااهلان.
- ۲۲- هیبت سماع مانع حرکت او شود و مقهور آن نگردد و وقت شخص بر وقت حضار غالب گردد.
- ۲۳- فقر در طریق را سری از اسرار خدا دانستن و آن را پوشیده داشتن.
- ۲۴- همزیستی و هم‌لباسی با مردم و تغییر ندادن پوشاک و کوشش در اصلاح باطن.
- ۲۵- به عیوب دیگران ننگریستن و از شر نفس بیم داشتن.
- ۲۶- تحقیر عطایا و رساندن آن چون حقی به مستحقان.
- ۲۷- بندگی خوب، عطایای الهی را در برابر فضل او دیدن است، نه در برابر عمل و طاعت بندگان.
- ۲۸- به عیب برادر خود ننگریستن.
- ۲۹- فقط برای بیچارگان دعا کردن و خود را ناتوان و شکسته دیدن.
- ۳۰- آنکه اوقاتش صرف مجاهده و معامله با خدا باشد، غفلتی از خلق پدو دست میدهد که سبب رحمت خدا میگردد.
- ۳۱- کثرت تحرك در اسباب، نشانه تیره‌بختی و تفویض امور به تقدیر باری تعالی علامت خوشبختی است.
- ۳۲- مخدوم بودن و تعظیم شدن را نپسندیدن و خدمت و تعظیم به خلق را پیشه ساختن.
- ۳۳- از فراست خود پرهیزیدن و دعوی فراست نکردن.
- ۳۴- در شب چراغ و در روز عصای دست برادران بودن.
- ۳۵- میان علم و عمل موازنه و تعادل برقرار کردن.
- ۳۶- شنیده را بر دیده ترجیح ندادن «لیس الخیر کالمعاینه».
- ۳۷- در دقایق علوم و اشارات، سخن نگفتن و به امر و نهی تنها توجه داشتن.
- ۳۸- توکل ورزیدن و جز خدا ناظر ندیدن.
- ۳۹- آیات و کرامات را مکتوم داشتن.
- ۴۰- به هنگام ذکر و سماع نتالیدن و اندوه پنهان داشتن.
- ۴۱- باید کیفیت مرگ تو راحت گذشتگان و موعظه برای ماندگان باشد.
- ۴۲- از کسی جز خدا یاری نطلبیدن.
- ۴۳- پس از استیجاب دعا از بیم عجب غمگین شدن.
- ۴۴- پذیرش رزق با ذلت و رد روزی با عزت.
- ۴۵- در مصاحبت، دارائی خویش بخشیدن و به مال خلق طمع نورزیدن.

در زبان فارسی رساله‌ای موجود است که در آن از ملامتیه یاد و ستایش شده و به نام رساله ملامتیه در مآخذ ذکر گردیده. نامش در الذریعه ج ۲۲ ص ۱۹۳ (۶۶۵۳): ملامتیه) و فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۲ بخش ۱ ص ۱۴۱۶ آمده و فیلم آن بشماره ۷۴۳ رساله دهم (فیلمها ۱: ۵۳۴) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و اصل نسخه بشماره ۹۶۸۹۱۰، (پلوشه ۱۱۳) در پاریس موجود است و ظاهراً حدود پنج قرن از تألیف آن می‌گذرد. رساله در ۸ ورق بگضط خوش نستعلیق در ۱۶ رجب سال ۱۰۰۹ تحریر شده و کاتب پس از بازخوانی تا حدودی سقطات را در حاشیه افزوده و روی اضافات خط کشیده است. از عکس رساله پیداست که حاشیه داخلی بالای صفحات رطوبت دیده، لذا کار را بر خواننده دشوار ساخته است. نامی از مؤلف در مقدمه و حواشی و خاتمه نیست احتمالاً در قرن نهم میزیسته و به فارسی و عربی مسلط بوده است. علاوه بر استفاده از آیات و احادیث و سخنان علی(ع) از اشعار شعرائی عارف چون صاحب گلشن راز، مولوی، فخرالدین عراقی و قاسم انوار در تجاویف مطالب نوشته خود سود برده است، به این عربی و این فارسی ارادت داشته و از فصوص الحکم و قمیده تائیه (نظم السلوک) شواهدی نقل میکنند، در مقدمه ملامتیه را میستاید و آنان را طبقه ممتازة صوفیان می‌شمارد و اتهامات وارده به آنان را رد می‌کند.*

* فاضل ارجمند متن تصحیح شده رساله را نیز فرستاده‌اند ولی چون آینده فعلاً به چاپ متون نمی‌پردازد (زیرا صفحاتش محدود است) آن متن با اجازه ایشان در فرهنگ ایران زمین چاپ خواهد شد. (آینده)

حاشیه

- ۱- دیوان قاسم انوار ص ۱۱۹ مصحح استاد نفیسی، چاپ اول، کتابفروشی سنائی. ۲- شرح دیوان این فارسی ص ۱۰۷ چاپ بیروت ۱۹۵۷: از آنکه قایل به تناسخ است، بسدین اعتقاد از مسخ شدگان است، از او دوری گزین و او را با دعوی فسخس رها کن، اگر در عصر و زمانه‌ای این اعتقاد صحیح باشد، رسخ در خور اوست. ۳- دیوان شمس ص ۲۷۱ چاپ امیرکبیر. ۴- شرح گلشن راز ص ۷۴۱ تهران، به‌اهتمام کیوان سمعی، چاپ محمودی. ۵- دیوان قاسم انوار ص ۸۹. ۶- دیوان قاسم انوار ص ۹۲. ۷- بیت، (در اثر رطوبت دیدگی این قسمت)، لایقراً است، بر اساس متن مثنوی کلاله خاور ص ۸۵ اصلاح شد. ۸- متن، کلمه (منزل) را نداشت از فصوص الحکم این عربی به‌اهتمام دکتر عفیفی ص ۳ نقل شد. ۹- برخی آنرا حدیث قدسی شمرده‌اند، احادیث مثنوی، ص ۲۹. ۱۰- شرح گلشن راز ص ۲۲۵. ۱۱- متن به علت رطوبت دیدگی خواننده نمی‌شود، بر اساس متن فصوص، فص ۱ ص ۴۸ اصلاح گردید. ۱۲- دیوان عراقی ص ۱۰۵. ۱۳- مصحح استاد نفیسی، چاپ اول، کتابفروشی سنائی. ۱۳- قرآن کریم سورة ۲۹ آیه ۵. ۱۴- تفسیر منسوب به ابن عربی ج ۲ صص ۲۴۱ تا ۲۵۳ چاپ بیروت دیده شود. ۱۵- دیوان عراقی ص ۱۷۲. ۱۶- متن: روی؟. ۱۷- در دیوان عراقی ص ۴۲ بدین صورتست: فی الجملة ورد جملة اثیباست ذات من بل اسم اعظم، نه که بل اسم مصدرم. ۱۸- جمله: تا حق اسمای جلالی شوند. در متن مکرر است.